

صلح

صلح حضرت امیر المؤمنین با معاویه - در جنگ صفین (بعد از جنگ جمل) در سال ۳۷ هجری بواسطه خدعه‌ئیکه عمرو بن عاص (بکار بسرد از بلند کردن قران سرنیزه‌ها) تفصیل آنرا در تاریخ بخوانند) اختلاف در قشون امیر المؤمنین پیدا شد و حضرت را مجبور نمودند که با معاویه صلح نماید باینجهت ابوموسی اشعری از طرف قشون حضرت علی ابن ابیطالب و عمرو بن عاص از طرف قشون (بغی) معاویه ابن ابی سفیان بحکمیت برقرار گردیدند که هر کسرا بخلافت برگزیدند مورد قبول طرفین باشد - و آنسو نفر صلحنامه تنظیم نمودند که جنگ متروک بوده تا در موقم معینی در نقطه معینی تشکیل جلسه داده و عقیده خودشانرا در باب خلافت بیان نمایند

صلح حسن مجتبی با معاویه - صلح دیگر با اهل بغی صلح حضرت حسن مجتبی با معاویه است در سال (۴۱) بعد از هجرت نبوی که امام دوم برای جلوگیری از فتنه و خونریزی حاضر شد امر خلافترا بمعاویه برگذار و خود کمانه گیری نماید - و صلحنامه‌ئی بقلم خود نوشته و معاویه با کمال وجه پذیرفته و حضرت حسن با شرایط مختصری خلافت را ترک و بمدینه عزیمت فرمودند . (نقل از تواریخ اسلامی - و کتب شیعه)

۳- صلح بین زوجین در مقامیکه خوف شقاق و نفاق در بین باشد که مخصوصا در قرآن تصریح گردیده و این از مواردی است که صلح با عدم وقوع نزاع فقط برای دفع تنازع و تشاجر احتمالی منعقد میشود .

آیه قرآن مستند صلح فوق اینست - « **وان خفتم شقاق بینهما** **اللّه یبینهما ان الله کان علیما** . » (سوره نساء)

۴- صلح در مورد تنازع یا در مورد معاملات بین متخصصین یا متداعیین در اموال و احوال که باب مختص صلح در کتب فقها اختصاص به قسمت اخیر دارد (نقل از تحریر علامه جلی)

دویم - امکان صلح - این قسمت نیز از جهت آنکه چه موجباتی ممکن است اسباب پیدایش صلح گردیده و می شود بصلح متوسل گردید تقسیماتی دارد .

۱- صلح در مورد قطع تنازع و آن وقتیستکه تنازع و تشاجری باشد که بوسیله صلح قطع تنازع را نمود و این حق متفق الیه جمیع فرق اسلامی است .

۲- صلح در مورد نزاع و مشاجرات احتمالی یعنی قبل از وقوع تنازع بصلح متوسل و دفع نزاع احتمالی را بنمایند مثل توهم و وقوع مشاجره بین زوجین که در قسمت سوم موارد صلح اشاره شد این فرض متفق الیه جمیع فرق اسلامی نبوده و بعضی از علمای اهل تسنن خلاف این فرض میباشند و میگویند در صورت عدم ظهور جدال تشبث بصلح معنی ندارد و ناقل این عقیده شافعیها میباشند .

۳- صلح با انکار دعوای یا اقرار دعوای هر دو ممکن است و این عقیده اجماع علمای شیعه است مگر ابیحنیفه که معتقد است صلح جائز نیست مگر با انکار دعوای - بالمعکس علمای شافعی معتقدند که صلح جائز است فقط در مورد اقرار بدعوای چه آنکه مادام مدعی علیه منکر حق نسبت بمدعی باشد موضوعی برای صلح باقی نمیماند

ولی علمای شیعه کما اینکه عمل مجاکم مالم طبق ماده (۷۵۵) قانون مدنی حکایت میکنند معتقدند که صلح با انکار دعوای ممکن است و اقرار بدعوای محسوب نمیشود - و از ذکر کلمه (نیز) در ماده نامبرده که مینویسد (صلح با انکار دعوای نیز جائز است) همچو بر میآید که قانون مدنی ایرانهم صلح با اقرار دعوای را قائل است ولی چون این نکته مسلم است که اگر مدعی علیه اقرار بدعوای نمود و ضمناً تقاضای صلح برای کسر مدعی به نماید مدعی موافقت نکرده تقاضای حکم مینماید باینجهت صراحت در این موضوع نشده و بلکه در قوانین مجاکماتی ملزم نموده قاضی را که در صورت اقرار مدعی علیه بدون خواستن دلیل دیگر از مدعی باید بصدور دادنامه (حکم) مبادرت نماید .

سوم - اجبار بصلح - بشرحیکه بعداً میآید صلح با معلوم بودن مال الصلح و تعیین و میزان مصالح جائز است - و وقتیکه در عقود مشخصه دیگر از قبیل بیع و هبه و اجاره و قسمتی دیگر از عقود جانشین می شود بطریق

اولی و در مواردیکه میزان یا محل یا کیفیت و مقدار مال الصلح یا عوض معلوم نباشد صلح از عقود لازمه و قاطع اختلاف است - که اگر بدقت به حقیقه صلح بنگریم مسلم می شود که موارد لازمه صلح در صورت جهل به موضوع صلح است و بهمین جهت مواردی است که قاضی موفق بصدر حکم مطابق عدالت نشده و ناچار بالزام متداعیین بصلح می شود و نیز بطوریکه در قسمت صلح بین الملل عمومی اشاره شد گاهی صلاح و خیر بشریت الزام می کند وجود صلح را بین متخاصمین و فریقین جنک و یا ثالثی که اوضاع دلخراش ائتلاف نفوس دو مملکت متخاصم را مینگردالزام می کند طرفین را بصلح و حتی ثالث میانجی گاهی بقوه قهریه و مداخله نظامی در خاک متخاصمین صلح را تحمیل می کند (بحقوق بین الملل مراجعه شود) بنا بر این برای این موضوع موارد زیر را ذکر می کنیم که بامر قاضی یا متداعیین بدون تکلیف ثالث مجبور بصلح مورد نزاع میباشند :

۱- جهل بمیزان حق بواسطه اختلاط غیر قابل تجزیه و تفکیک - چنانچه فرض کنیم گندمی از ملک مزروعی دو نفر بدون متداعیین کیل در یک محل ریخته شود و سر تقسیم آنها اختلاف تولید گردد در اینجا با مسلمیت ذیحق بودن متداعیین در گندم مشترک چون تعیین میزان قطعی حق هر کدام متعسر است قاضی آنها را الزام بصلح مینماید - وهمچنین است در موارد امتزاج حق مثل مایعات که دو نفر دو نفر در ظرف شیری شریک و میزان حق هر کدام مجهول باشد صلح اجباری است .

۲- هر گاه ورثه در ترکه میت (مورث) که درید آنها بوده تصرفاتی نموده که میزان تصرف هر کدام و کیفیت انتفاع هر کدام از مافی الیدو معلوم نباشد البته قاضی نمیتواند بوسیله حکم رفع تنازع نماید و الزام می کند متداعیین را با صلح در مورد نزاع .

۳- جهل بموضوع یا محل یا کیفیت مورد نزاع نیز صلح را الزام مینمایند - مثل آنکه کسی اقامه دعوی نماید بردیگری که فلان مساحت از خانه من که بعد از احداث معبر یا توسیع خیابان باقی مانده جزء خانه خود نموده و ضمناً مساحت و حدود خانه مدعی در دست نباشد و نیز مدعی علیه اقرار بمالکیت مدعی بنماید چون مساحت مورد نزاع معلوم نبوده و تسوافت بمساحت و حدود مشخصی هم نمیشود البته قاطع این نزاع بایستی الزام بصلح بشود .

۴- احتمال خطر جانی و اتلاف نفوس موجب الزام بصلح است و این قسمت همان مبحثی است که در قسمت صلح در حقوق بین الملل و مقدمه قسمت اجبار صلح تشریح گردید که ثالث اجبار می نماید متخاصمین را به صلح .

۵- در انتهای موضوع دعوی نیز صلح قهری است- مثلا اگر دو نفر روی حقوق مشترکی که نسبت بیک اسب یا یک گاو یا یک گوسفند داشته باشند و روی میزان استفاده هر کدام از آن حیوان تولید اختلاف گردد و در جریان اختلاف آن حیوان بدون جهت با سببیکه مستند بفعل یکی از متداعیین باشد یعنی بر حسب قضایای اتفایه از بین برود بدیهی است که دعوی بواسطه اتفای موضوع موجب صلح قطعی و قهری است (آخر همه کدورت گلچین و باغبان - گردد بدل بصلح چه فصل خزان شود) .

چهارم - عقد صلح - عقد صلح از جمله عقود لازمه است و در این قسمت اختلافی نیست ولی در اصالت و تبعی بودن آن دو فرض است .

فرض اول - صلح عقد مستقلی است چنانچه در کتب اسلامی شیعه دارای باب مخصوصی است و مخصوصا علامه در تذکره و قواعد و تحریر - بیان نموده است - با این فرض ممکن است عقود مختلفه را از بیم یا اجاره یا هبه یا عاریه و نحو آنها را تحت عقد صلح در آورد - در آن صورت احکام خاصه بیم یا اجاره یا هبه یا عاریه رعایت نمیشود مثلا در بیم صرف که قبض ثمن شرط صحت آنست یا خیارات از قبیل خیار غبن یا خیار عیب و غیره که در بیم وارد است در صلح که در مقام بیم واقع شود مؤثر نبوده و رعایت آنها لازم نمیشود و بیمیکه تحت عقد صلح واقع گردد باخذ خیارات مبطل بیم باطل نمیشود مگر آنکه شرط خیاری ضمن عقد صلح قید گردد .

قانون مدنی ایران کاملا معتقد باین فرض است و صلحرا عقد مستقل دانسته و این معنی از توجه بماده (۷۵۸) بخوبی مکشوفست و هم چنین در ماده (۷۵۹) قانون مزبور که اشاره کرده است (حق شفعه در صلح نیست و لودر مقام بیم باشد) کاملا اعتراف باستقلال عقد صلح است و لودر مقام بیم واقع گردد .

در علمای شیعه تنها شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب مبسوط خود مخالفتی آنهم در بعضی موارد باین فرض نموده و معتقد است که عقد صلح تبعی و فرعی است یعنی عقد صلحرا در مقام هر یک از عقود تابع شرایط و احکام

خاصه انعقود میداند .

پس بنا بر فرض فوق در صورتیکه معتقد شدیم صلح عقد مستقلی است که دارای آثار و شرایط مخصوصه میباشد دیگر لازم نمیآید که مصالح عنه (یا مال المصالحه) معین به تفصیل باشد چنانچه در بیم دورکن اصلیش معلوم بودن مبیم با تمام اوصاف در مقابل ثمن معین میباشد ولی بیعیکه تحت عقد صلح واقع میشود لزومی ندارد مبیم به تفصیل و اوصاف مشخص بوده یا ثمن به تمام جهات محرز باشد (در اینجا لازم است که اشاره شود بسلیقه بعضی از علمای سابق در طرز و تحریر نوشتجات شرعیه در معاملات مختلفه که مخصوصا اغلب در مقام بایع و مشتری یا موجر و مستاجر یا راهن و مرتین یا واهب و متبهب فقط مصالح و متصلح میکنند برای آنکه اگر احتیاطات لازمه که در احکام هر کدام از عقود مذکور در شرع مقرر است کاملاً رعایت نشده باشد اشکالی در اصل معامله نبوده و در ثانی راه دعوی برای طرفین معامله که در صورت عدم رضایت بعدی از وقوع معامله و دست آویزی بیکی از مقررات فرعیه که احیاناً در تنظیم اوراق رعایت آن نکته نشده موجبات برهم زدن عقد مورد معامله را در محاکم فراهم نیآورند)

بنا بر مراتب فوق که قائل باشیم صلح عقد مستقل است در هبه یعنی بخشیدن مالی بلاعوض بی اشکالی نیست باین معنی که چون قبلاً گفته شد که یکی از ارکان اربعه صلح مال الصلح (عوض) است و چون هبه قسمت غالبش توهیب مال معینی است یا دینی است مجاناً بطرف دیگران صلح در مقام هبه باید دارای عوض باشد ولو بمقدار ناچیزی که اطلاق مال بر او گردد - پس مسلم میشود که صلح مستقل در مقام هبه معوضه واقع میشود و در غیر معوض بقندان رکن چهارم (بدون عوض) میسور نیست (مکر با تصویر و بیاینکه قبلاً گذشته است که بگوئیم قید مجانی در عقد هبه کفایت را عوض مینماید).

فرض دوم - آنستکه صلح را عقد مستقل تلقی نکرده و جزء عقود فرعیه و تبعی احتسابش مینمایند - و طرفداران اینقول در علمای شیعه جز شیخ طوسی آنهم در بعضی موارد دیگر کسی بنظر نرسید ولی در علمای تسنن که ناقل آنها شافعی هستند معتقد باینقرض میباشدند که از جهت فرعییت عقد صلح اگر در مقام بیع واقع شود باید دارای اثرات و احکام و شرایط بیع و اگر در مقام اجاره باشد باید دارای اثرات و احکام خاصه اجاره و غیره باشد

کما اینکه قانون مدنی ایران در این قسمت هم نخواستہ است مخالفت را بد و در ماده (۷۵۷) ذکر نموده (که صلح بلاعوض هم جائز است) را این عبارت اشاره بفرعیت عقد صلح است چه آنکه در هبه چون عوض رکبیت ندارد و اصل در هبه مجانی بودن آنست پس اگر هبه بصیغه صلح در آمد بلاعوض جائز است یعنی صلح در مقام هبه تابع شرایط و احکام هبه خواهد بود البته بنا بر این فرض لازم میآید در مواردیکه صلح در مقام بیع واقع شود تمام احکام و شرایط و اخذ بخیارات مقررہ در بیع رعایت گردد.

صلح تبعی کیفیت دیگر هم دارد یعنی ممکن است صلح را عقد مستقل شمرد لیکن اصلی نشمرد و آن وقتی است که ضمن عقود اصلیه بیع یا اجاره یا امثال آنها بخواهند معامله را طوری قطعی نمایند که دیگر جای بحث و ایراد و اشکال برای متعاملین باقی نماند در اینصورت ضمن عقد اصلی بعنوان تبعی حقوق متصوره و فرضیه یا تقدیریه را متعاملین بیکدیگر بشمی بسرو موهوبی صلح مینمایند مثلا در بیع پس از ختم معامله قید میکنند که خیار غبن یا خیارات دیگر که پیدایش آنها موجب بطلان یا برهم زدن آنست ضمن عقد صلح در مقابل عوض معینی صلح مینمایند و در آنصورت دیگر با وجود خیار غبن ولو فاحش (در صورت قید آن در عقد صلح ضمن عقد بیع) یا خیارات دیگر (در صورتیکه مجموع خیارات ضمن عقد صلح تبعی در بیع ساقط شده باشد) موجب بطلان معامله یا تولید اختیار فسخ نخواهد گردید - و بعضی اوقات عین بموجب عقد بیع مورد معامله و منافع ضمن عقد صلح مقرر میگردد و آن در بیع شرط است که بسایع مبیع را در مقابل ثمن بشرط استرداد در مدت معینی می فروشد ولی در تصرف خود یا غیر در مدت خیار باقی میماند و از طرف دیگر مشتری منافع مبیع شرط را در مدت خیار بیایع در مقابل مبلغ معین یا بگسیر نیات صلح میکند - در اینصورت اگر چه صلح منفعت ضمن معامله اصلی بیع شرط واقع شده ولی هم مستقل و هم اصلی محسوبست چه آنکه عقدی است جدا و کاملا متفاوت با عقد اولیه نهایت وقوعش فرع عقد بیع شرط است چه آنکه بدون استحقاق مشتری در عین حقی نسبت بمنافع پیدا نمیکند که مورد صلح قرار دهد